

جنبش آزادی خواهی ایران

سنگرهای زیاد، پایگاههای کم

بی تردید سرمایه سیاسی پنهان و پیدا در جنبش آزادی خواهی ایران یکی بزرگترین و متنوع ترین طیف اپوزیسیون در تبعید در میان همه جنبش های سیاسی در جهان است. گسترش و شناخته شدگی جنبش آزادی خواهی ما در خارج از ایران، ریشه در تاریخ جنبش دانشجویی ایران در تبعید (کنفدراسیون) دارد. دریغا که کنفدراسیون، با برآمد آخوندیسم و قبضه قدرت سیاسی در ایران در بهمن 57 به پایان فعالیت خود رسید. یک اندیشمند ایرانی به درستی می گوید که: "ما ایرانی ها، هدف ها را در نیمه راه رها می کنیم و پروژه ها و برنامه را بی سرانجام می گذاریم."

تجربه جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران در تاریخ معاصر به خوبی بیانگر این واقعیت است که ما جنبش ها را قبل از رسیدن به سرمنزل هدف، ناتمام می گذاریم. جنبش مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب 57 و جنبش 88 نمونه های برجسته ای از این پروژه های ناتمام هستند. شکست های تاریخی ما آن روی سکه درخشش های ما هستند.

این شکست ها که فرجام حزن انگیز جنبش های ما را توضیح می دهند از مکانیزم واحدی پیروی می کنند. ما جنبش ها و جهش ها را با احساس همبستگی و شور و شغف آغاز می کنیم، یک شبه فرزند یک پدر می شویم اما در فردای این شب دل انگیز، به سرعت از هم جدا می شویم و آنگاه در تنهایی ها، ضعیف و پراکنده و بی سامان هستیم و جنبشی را که با هم و به یاری هم بنا کرده بودیم به رکود و بن بست می کشانیم. ماجرای این پیوستن های ناگهانی و موج و گسستن های همشتاب با آنها بر می گردد به فقدان تجربه موفق اتحاد عمل های پایدار از یک سو و نهادینه نشدن اندیشه تفاهم دراز مدت در باور و رفتار آکتورهای سیاسی در کشور ما.

ما در بزنگاههای تاریخی خوب فهمیده ایم که با هم و برای ایران باشیم. هرزمان که منافع عمومی و فراگیر مردم را در مرکز قرار داده ایم، به اختلافات سیاسی و تفاوت های تاکتیکی غلبه کرده ایم. اهداف بزرگتر بر منافع حقیر تر سایه افکنده اند و در چنین بزنگاههایی ما موفق شده ایم پارادایم ها و گفتمان ها را رو به جلو، به سوی بهبودی اوضاع و به سمت همبستگی ملی و سراسری تغییر دهیم. نه رژیم قاجار، نه دیکتاتوری شاه و نه ارتجاع حاکم موفق می شوند مانع حضور مردم در صحنه و نمایش قدرت غیر قابل مقابله آنها را بگیرند اما آنچه که در همه این موارد اتفاق می افتد این است که، استبداد داخلی (البته نه بی نیاز از کمک قدرت های بزرگ خارجی) موفق به سرکوب، انحراف این جنبش ها و یا سترون ماندن آنها می شود.

چرا و چگونه سرکوب و بعد از آن، قهقرای این جنبش ها ممکن می شود؟ چرا ما از تاریخ درس نمی گیریم؟ آیا هگل درست می گفت: "تنها درسی که از تاریخ می توان آموخت این است که هیچ درسی از تاریخ آموختنی نیست!"! اگر بدبینی تاریخی هگل را که برخاسته از شرایط ویژه آن زمان در آلمان است، کنار بگذاریم آیا چنین نیست که گذشته اصلا چراغ راه آینده نیست؟ اگر هست پس چرا ما اشتباهاتمان را تکرار می کنیم؟

اگر همبستگی گسترده، نیرومندترین عامل تغییر و تحول بوده است، بی تردید، گسست و پراکندگی و خرده کاری های نیروها سیاسی، عامل اصلی شکست این جنبش ها هستند. گسست نیروها، موجب دلسردی مردم و پایگاه اجتماعی جنبش شده است و بدیهی است که هرگاه دریا خشک شود، ماهی ها می میرند. صحنه کنش اجتماعی تنها با حضور مردم است که فلسفه وجودی پیدا می کند و در غیاب مردم خلا ایجاد شده را یا استبداد داخلی و یا قدرت های خارجی پر می کنند. ما هم اکنون شاهد خلا حضور مردم و جایگزینی مصیبت بار ارتجاع و استعمار و نتایج زیانبار آن در کشورمان هستیم. در نبردی که مردم حضور ندارند تعادل قوا به شکلی غیر قابل بازگشت به نفع نیروهای سیاه و آزادی ستیز به هم می خورد. جنبش سیاسی بدون پایگاه اجتماعی اش، شکننده، آسیب پذیر و تسخیرشدنی است.

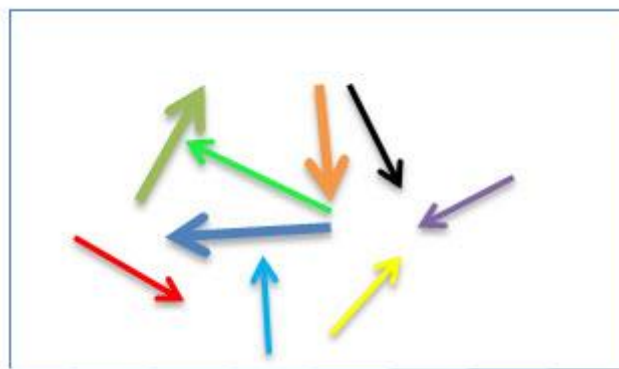
آیا راهی برای برون رفت از این رکود و بحران وجود دارد؟

وضعیت موجود ایران حکایت روشنی است و نیاز به یک جنبش نیرومند، پیوسته، جدی و هدفدار که منافع مهم و درازمدت مردم و کشور ما را در کانون تلاش های خود قرار دهد از هوای تازه برای تنفس، حیاتی تر می نماید. نگارنده با یک کوشگری طولانی هم در تاریخ احزاب سیاسی جهان و هم در عرصه اجماع سیاسی به این نتیجه رسیده است که جنبش آزادی خواهی ایران مثل ارتشی می ماند که در مقابل خود یک هیولای ارتجاعی مسلح به دین و دینار و تیر و توپ دارد که در همه حوزه های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در ستیز با این جنبش است اما جنبش آزادی خواهی ایران با وجود نیروهای بسیار،

در سنگرهای ریز و فاقد توان تهاجم تاریخ ساز، پراکنده شده است. مشکلی که در کنار نبرد با استبداد حاکم، بنیه محدود این جنبش را بیش از پیش کم و در انرژی هایش ولخرجی می کند، ستیز درونی و خانوادگی این جنبش است. پرخاشگری و مجادله و منازعه و مخاصمه و تهمت زنی و رفتار سیاسی ویران ساز، فضای مصاحبه، مصالحه، مذاکره و توافق را مطلقاً مسدود نموده است! جنبش آزادی خواهی ایران به خودخواری و به تحلیل بردن بی دلیل سرمایه سیاسی خود گرفتار شده است.

در این جنبش، سنگرهای کوچک فراوان هستند اما پشت جبهه و پایگاه های وزین و مستحکم ناچیزند. آنچه که در رویارویی با استبداد و در بعد تاریخی و درازمدت آن اهمیت دارد صرفاً فراوانی و تنوع سنگرها نیست بلکه وجود پایگاه های محکم سیاسی، حمایت اجتماعی و مدیریتی است که در بحران ها به چاره جوئی بپردازد و به ویژه در شکست ها و در شرایط افول جنبش، از اضمحلال کامل آن جلوگیری کند. دست و پا و چنگ و دندان جنبش آزادی خواهی ایران در سی و چند سال گذشته همه در ستیزی بی وقفه با ارتجاع مذهبی بوده اند اما این ارگانیزم، به مغز و قلب هم نیاز دارد. امتیزه شدن جنبش آزادی خواهی و تقسیم آن به سنگرهای انفرادی و یا در بهترین حالت چند نفره، امکان تکوین پایگاه های مستحکم با مدیریت و رهبری روشن را از آن سلب نموده و در عین حال امکان سرکوب و بی تأثیر نمودن آن را فراهم نموده است. بگذارید با چند شکل سمبلیک زیر، این وضعیت را تصویر کنیم.

1- وضعیت کنونی



وضعیت کنونی

این یک آرنارشیسم و درهم ریختگی سیاسی است که نظیرش را در کمتر جنبش دیگری در جهان می توان مشاهده کرد. در این وضعیت از نگاه نیروهای در صحنه، رنگ و جهت گیری سیاسی-اجتماعی نیروها اهمیت چندانی ندارد. اصل بر ناهمسوئی و پناه گرفتن در سنگرهای کوچک خودی هاست. این سنگرها را می شود، به راحتی، خنثی، آچمز، منحرف و یا مغلوب کرد. نه پشت جبهه ای دارند و نه از ارتباطات و لجستیک و فرماندهی برخوردارند. "خودمحور" و "مستقل" و "منحصر به فرد" هستند. نه شباهتی با دیگران دارند و نه می خواهند شبیه دیگران باشند. در این سنگرها تا دلناتن بخواهد شعار و تئوری و پلاتفرم هست اما این پرسش که چگونه می توانند به یک جنبش نیرومند و تازیه ساز تبدیل شوند، همواره بی پاسخ می ماند. یکی از فریبنده ترین شعارها در اوج جنبش 88 شعار هر نفر یک خبرنگار و هر فرد یک فرمانده بود. القاء پذیری تاریخی ما ایرانی ها هم، دوباره گل کرد و همه به یک باره به نفعی نقش عنصر رهبری در پیروزی جنبش ها و به کشف "جنبش بدون رهبری" نایل آمدیم. تجربه منفی رهبری های تمامیت خواه که ضمناً میثاق ها و آرمان های مردم را زیر پا گذاشتند ما را به افتادن از آن طرف بام وادار نمود. امتیزه کردن جنبش، خواست و تاکتیک همیشگی رژیم و همه دیکتاتوری ها بوده است. تجمع و تشکل و سازمان یافتگی اما کابوس وحشتناکی است که خواب را بر استبداد حاکم حرام می کند. بی دلیل هم نبود که سران مقطعی آن جنبش، هیچ تلاشی برای سازمان دهی، انسجام، استحکام و تداوم آن انجام ندادند.

جنبش آزادی خواهی ایران نیازمند عبور از حرکت میکروسکوپی و امتیزه شده به سمت جریان های نیرومند و تاثیرگذار است. در این مرحله، آرایش متعارف و مرسوم در همه جنبش های سیاسی جهان ضروری است. یعنی این که در هیچ جای دنیا جنبش های ریز و پراکنده قابلیت تدارک تحولات بزرگ و پایدار را نداشته اند. تاریخ گواهی می دهد که حرکت های بزرگ را نیروهای بزرگ و به هم پیوسته انجام داده اند. توجه داشته باشیم که روند گذار از جویبارهای نحیف به نهرهای

نیرومند، از کانال پذیرش و به رسمیت شناختن تفاوت های دیدگاهی و تشکیلاتی نیروهای همسایه عبور می کند. یعنی ما گرایش های مختلف را آنگونه که هستند به رسمیت بنشاسیم و در صدد شبیه سازی و کپی کردن خودمان در آنها نباشیم.

در تنظیم رابطه و جهت گیری نیروهای سیاسی، با چهار وضعیت عمده مواجه هستیم.

- **همزیستی سیاسی** که در آن دو یا چند نیرو زیر چتر مشخصی هم اکنون در ائتلاف و همکاری تنگاتنگ قرار دارند.
- **همسایگی سیاسی** که در آن دو یا چند نیرو با وجود دیوارهای مشترک الزاما در اتحاد به سر نمی برند اما نزدیکی های دیدگاهی و ایدئولوژیک و یا وابستگی طبقاتی- اجتماعی، آنها را تاریخا در همسایگی هم قرار داده است.
- **رقابت سیاسی** وضعیتی است که نیروهای مفروض نه چتر و نه دیوار مشترک دارند. آنها بر سر مقوله های پایه ای جنبش و اهداف آن، مواضع کاملا متفاوت دارند. این نیروها بر سر کسب پایگاه و موقعیت برتر سیاسی با هم در رقابت هستند و هر کدام تلاش دارند از دیگری سبقت بگیرند. در این حالت (با فرض رقابت سیاسی سالم) همچنان امکان گفتگو، تفاهم و همگرایی در میان این نیروهای رقیب وجود دارد.
- **خصومت سیاسی (تضاد آنتاگونیستی)**. خصومت سیاسی یکی از ویران سازترین و پرهزینه ترین وضعیت در میان نیروهای درگیر در چنین ستیزی است. خصومت چنان که از نامش پیداست به دنبال حذف و یا خنثی کردن کامل طرف مقابل است. خصومت سیاسی به یک جنگ داخلی نامطلوب در کشوری شبیه است که در عین حال درگیر یک جنگ خارجی است. احتمال این که چنین نیروهایی نه در نبرد داخلی و نه در رویارویی با دشمن خارجی پیروز شوند بسیار بالاست. یک جنبش سیاسی که در آن، موضعگیری و ارتباط نیروهایش با هم، از منظر خصومت سیاسی است، محکوم به شکست و تاریخا بی آینده است. در خصومت سیاسی نه گفتگوئی محتمل است و نه می توان از مدیریت اختلافات حرف زد. جنگ است و نیروها قصد انهدام همدیگر را دارند. این انهدام الزما فیزیکی نیست. تهمت های ناروا، ترور شخصیت و پراکندگی تاریکی و ابهام تراشی در فضای سیاسی علیه نیروهای متخاصم نه شفافیت و اعتماد عمومی که سرخوردگی، خستگی و بی تفاوتی توده های مردم را دامن می زند. از این رو رهبران و سرانی که درگیری ها و اختلافات حل شدنی را به تضاد های آشتی ناپذیر می کشانند، نه به خود و نه به تاریخ کشورمان خدمت می کنند. آنها حتی پاسخ درستی برای خشم افسار گسیخته خویش نخواهند یافت. تضادهای آنتاگونیستی عموما بر بستر کنار گذاشتن مردم از معادله و یک تمامیت خواهی سیاسی تنگ نظرانه شکل می گیرد. در آنتاگونیسم سیاسی نه از تعامل با نیروهای رقیب و حق بقای سیاسی آنان خبری است و نه به قدرت سیاسی به عنوان یک میدان عمل قابل تقسیم بین همه آکتورها نگاه می شود.

2- وضعیت گذار و میان مدت. سنگرهای کوچک را به پایگاه های بزرگ تبدیل کنیم و همسوئی ها ممکن را به وجود بیاوریم



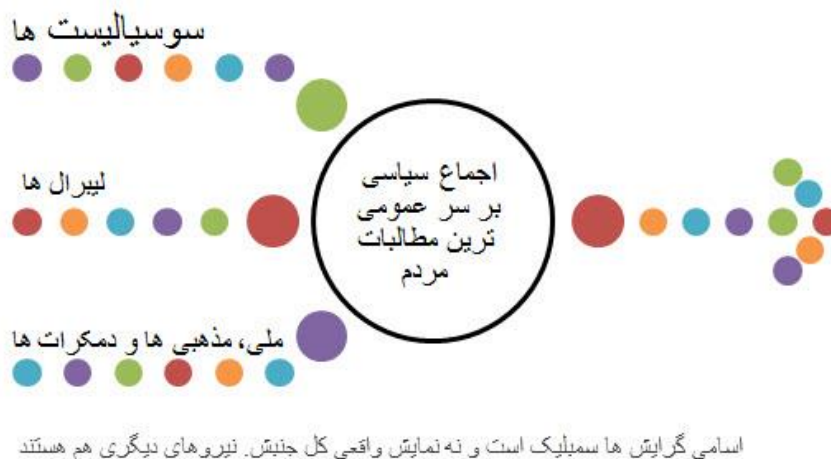
مرحله آرایش روشمند و متعارف جنبش

در مرحله آرایش نیروها که در آن گرایش های همگون و هم تبار (و از نظر سیاسی همرنگ) به هم نزدیک و گرایش بزرگتری را تشکیل می دهند. ما الزاما همزیستی نیروهای را نیاز نداریم اما همسایگی و همسوئی هدفدار آنها مهم است. در وضعیت همسوئی نیروهای همگن، برای نیروهای مسئول که در صدد مدیریت اختلافات و برجسته کردن اشتراکات برای رسیدن به یک توافق و اتحاد وسیع تر هستند، روشن می شود که هر نیرو در کجای صحنه ایستاده است و در گفتگو ها از

کدام درب می بایست وارد مذاکره و تعامل شد. روشنگری و گفتگوهای دلسوزانه و مسئولانه برای تقویت اشتراکات و تدقیق نقاط افتراق، پیش شرط بهره مندی خردورزانه از این آرایش است. تمایل حاکم بر این نحله های فکری می بایست تلاش برای فهم همدیگر، نشان دادن احترام و تواضع در نقد مواضع و به رسمیت شناختن موجودیت نیروها باشد. هیچ عاملی مهمتر از احترام و نزاکت در برخورد نیروها با همدیگر نیست. تیزترین انتقاد ها هرگاه با احترام و رعایت اصول اخلاقی باشد، پذیرفته خواهند شد.

3- اتصال پایگاه های سیاسی بزرگ به همدیگر و ارتقاء جنبش به موقعیت رهبری کننده

این مرحله با هماهنگ نمودن همه نیروها، امکانات و موقعیت فراهم شده در یک " اجماع سیاسی" می توان جنبش را به سطح یک جبهه متحد ارتقاء داد. اجماع سیاسی(1) تنها به معنای توافق بر سر عمومی ترین خطوط و سرخط های عملی و مبارزاتی است. اجماع، اهداف بزرگ و تاریخی دارد و در محدوده تاکتیک ها و تفاوت سلیقه های جزئی گرفتار نمی شود. اجماع یعنی همسو شدن تمامی جنبش، یعنی تکوین جنبش جنبش ها به سمت هدف نهائی که همانا عبور از استبداد و فراهم نمودن فرصت های برابر و منصفانه برای همه نیروها در ارائه برنامه های ویژه خود است. گزینش آزادانه مردم بر مبنای آگاهی از برنامه ها و پاسخ مشخص نیروها به بحران های کشورمان، تنها ملاک برتری نیروها می باشد.



نتیجه:

در آنارشیسم سیاسی نمی توان به این جنبش جهت و شتاب لازم داد. استبداد حاکم موفق شده است جنبش را اتمیزه، گسسته و حاشیه ای کند. ما خود نیز در ایجاد این بحران نقش روشنی داریم. رژیم بخشی از مخالفین را به دامن قدرت های بزرگ پرتاب و تاریخا نامشروع کرده است. آنها به سیم آخر زده اصل استقلال ایران را آشکارا زیر پا می گذارند. مردم به تبع بحران های کمرشکن و سرکوب و بی حقوقی، مستاصل شده و درست به همین خاطر قدرت های استعماری درصدد سرهم کردن الترناتیوهای دست نشانده هستند. آنها تصور می کنند که می توان از خستگی مردم و غیبت یک جنبش نیرومند، برای تغییر مسیر تحولات و نابودی ایران بهره جست. یک ایران مدرن، سکولار، پیشرو و دارای منابع طبیعی سرشار، هیچگاه آرزوی استعمار نبوده است. وحشت هموردان خارجی رژیم نه یک حاکمیت ارتجاعی که به دست خود مردم درهم خواهد ریخت، بلکه یک ایران آزاد و دمکراتیک است که می خواهد قواعد بازی با آنها را خود تعیین کند. روند طبیعی تحولات در کشور ما که در آن مردم عامل اصلی تحول هستند نه به مذاق رژیم، نه بخش نامردمی اپوزیسیون و نه قدرت های توسعه طلب خارجی خوش می آید.

فراموش نکنیم که جای خالی مردم را در داخل، لباس شخصی ها و عوامل سرکوبگر رژیم و جای خالی جنبش مردمی در خارج کشور را آن نیروهائی خواهند گرفت که خود را بی قید و شرط در اختیار استعمار گذاشته و سرنوشت خود را به دخالت آنان در مقدرات کشورمان گره زده اند. اما بخش مستقل و مردمی این جنبش برای پرهیز از یک سرنوشت اجباری تعیین شده از سوی دشمنان تاریخی مردم ایران، می بایست آرایش طبیعی و ضروری خود را به سرعت به دست بیاورد و از همگرایی بلوک های بزرگ به یک اجماع سیاسی برسد. جنبش آزادی خواهی ایران متشکل از چند نحله فکری- سیاسی مشخص است که

می توانند به هم نزدیک و پایگاه های سیاسی قوی تری تشکیل دهند. با شکل گیری گرایش های بزرگ، امکان گفتگو بین این بلوک ها و تشکیل یک جبهه(2) با اهداف محدود و شفاف فراهم می شود. جبهه ای که موجودیت، خودیژگی، استقلال تشکیلاتی و فعالیت های موازی نیروهای درون خود را محترم شمرده و به رسمیت می شناسد. جبهه ای که وظیفه اش جلوگیری از هرز رفتن نیروهاست. هررویکرد دیگری، تداوم همین وضعیتی است که بیش از سی سال است بر جنبش آزادی خواهی و مردم ایران تحمیل شده است. بی تردید نخستین گام به سمت رسیدن به چنین کیفیتی کار فکری- تئوریک فشرده در باب ضرورت و امکان همگرایی و نزدیکی ماست و عملی ترین اقدام مشخص، تدارک یک کنگره گفتگو و دیالوگ برای بررسی ساز و کار رسیدن به تفاهم و توافق است(3). تفاهم و توافق ما به هدایت این روند به سمت یک اجماع سیاسی راه خواهد برد. همکاری و همراهی گسترده ما پر هزینه و چه بسا دردناک اما شدنی است. هرگاه منافع تاریخی و استراتژیک مردم ایران محور باشد، منافع گروهی و شخصی ناگزیر و به طور مقطعی به حاشیه می روند و راه برای عمل مشترک باز می شود.

مسعود افتخاری

آبان 1391 - نوامبر 2012

زیرنویس ها:

1- <http://www.dreftekhari.com/مقالات-و-مصاحبه-های-اجتماعی/اجماع-سیسی-محال-یا-ممکن-12403613>

2- <http://www.dreftekhari.com/مقالات-و-مصاحبه-های-اجتماعی/جبهه-متحد-مردم-سالاری-12396001>

3- <http://www.dreftekhari.com/مقالات-و-مصاحبه-های-اجتماعی/گفتگو-ابزار-تفاهم-12404125>